

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایه سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

### میلاد و زندگانی امام حسین علیه السلام (۱)

حضرت فاطمه علیها السلام اباعبدالله الحسین علیه السلام را که طفل شیرخواره‌ای بودند در گهواره می‌گذاشتند و گهواره را تکان می‌دادند و با حسین‌شان سخن می‌گفتند تا آرام شود و گریه نکند. گاهی اوقات از شدت خستگی به خواب می‌رفتند؛ در این هنگام جبرئیل علیه السلام وارد می‌شد و گهواره را تکان می‌داد و با اباعبدالله علیه السلام سخن می‌گفت. بعضی وقت‌ها حضرت فاطمه علیها السلام بیدار می‌شدند و با شگفتی می‌دیدند گهواره خودش تکان می‌خورد و صدای کسی که با اباعبدالله الحسین علیه السلام صحبت می‌کند و او را آرام می‌کند، به گوش می‌رسد. از پدر بزرگوارشان درباره‌ی این ماجرا سؤال کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عزیز من! جبرئیل علیه السلام است که افتخار تکان دادن گهواره‌ی اباعبدالله علیه السلام را دارد. وقتی تو به خواب می‌روی، جبرئیل علیه السلام برای این کار می‌آید.<sup>۱</sup>

در عظمت اباعبدالله الحسین علیه السلام احادیث فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است؛ به چند حدیث اشاره می‌کنیم.

۱. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۸ و قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۹۷: «انَّ جِبْرِئِيلَ علیه السلام نَزَلَ يَوْمًا فَوَجَدَ الزَّهْرَاءَ علیها السلام نَائِمَةً وَالْحُسَيْنَ فِي مَهْدِهِ يَبْكِي فَجَعَلَ يُنَاقِيهِ وَيُسَلِّيه حَتَّى اسْتَيْقَظَتْ فَسَمِعَتْ صَوْتَ مَنْ يُنَاقِيهِ فَالْتَفَتَتْ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا فَأَخْبَرَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ كَانَ جِبْرِئِيلَ علیه السلام».

۱. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هرکس می‌خواهد محبوب‌ترین فرد اهل زمین را نزد اهل آسمان و فرشتگان ببیند، به حسین من نگاه کند.<sup>۲</sup> در حدیث دیگری پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً»<sup>۳</sup>: برای حسین در باطن و درون مؤمنان معرفت مکتوم و پنهانی وجود دارد؛ فطرت شیعیان، حسین عليه السلام را می‌شناسد. در روایت دیگری آمده است: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً»؛ یک محبت مخفی نسبت به حسین عليه السلام در باطن مؤمنان وجود دارد.

۲. امام حسین عليه السلام نقل می‌کنند که پیامبر اکرم ﷺ به من فرمودند: «مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۴</sup>: مرحبا به تو ای اباعبدالله! ای زینت آسمان‌ها و زمین! اباعبدالله عليه السلام زینت زمین و زینت همه‌ی آسمان‌های خداست. این حدیث سلسله‌الذهب است؛ امام جواد عليه السلام از امام رضا عليه السلام نقل کرده‌اند و ایشان از امام کاظم عليه السلام و به‌همین ترتیب تا به خود اباعبدالله الحسین عليه السلام می‌رسد.

---

۲. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۷ و ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۷۳ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص

۳۵: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ».

۳. مجلسی، بحار، ج ۱۰۹، ص ۷۳ و قطب‌الدین راوندی، الخرائج، ج ۲، ص ۸۴۲ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۱۱.

۴. صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۶۵ و قطب‌الدین راوندی، الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۶ و طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند: «وَالَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاوَاتِ، أَعْظَمُ

مِمَّا هُوَ فِي الْأَرْضِ وَاسْمُهُ مَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ»<sup>۵</sup>: قسم

به آن که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخت، مقام حسین در آسمان‌ها بالاتر و بزرگتر از مقام او در زمین است و همانا در سمت راست عرش الهی این عبارت نوشته شده است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است. امام حسین عليه السلام در عرفان و معارف نظری، چراغ هدایت و در عرفان عملی و سلوک و رفتار مؤمنان، کشتی نجات است.

اکنون دو ماجرا از زندگی اباعبدالله الحسین عليه السلام را نقل می‌کنیم.

۱. حدود دو سال از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گذشت. عمر بعد از ابابکر منصب خلافت رسول

خدا صلی الله علیه و آله را غصب کرد؛ در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر ایشان بالا رفت و گفت: «أَنَا أَوْلَىٰ بِكُمْ

مِنَ أَنْفُسِكُمْ»؛ من از شما بر خودتان سزاوارترم و ولایت بیشتری نسبت به شما دارم. این گونه خود

را خلیفه و فرمانروای مسلمانان اعلام کرد. اباعبدالله عليه السلام که نوجوان ده ساله‌ای بودند، به مسجد

آمدند و فریاد زدند: ای عمر! چرا دروغ می‌گویی؟ ای دروغگو! از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیا.

امام حسین عليه السلام شجاعانه به میدان آمدند و عمر با آن خشونت‌هایی که قبلاً در موردش صحبت

کرده‌ایم، اکنون خلیفه است. عمر جا خورد و نتوانست چیزی بگوید؛ چون حسین عليه السلام است؛ پسر

۵. بحرانی، مدینه معجزالاته، ج ۴، ص ۵۲.

۶. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۲: «رَوَى أَنْ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَخْطُبُ النَّاسَ عَلَى مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ فِي خُطْبَتِهِ أَنَّهُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ﷺ مِنْ تَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ أَنْزَلَ إِلَيْهَا الْكَذَّابُ عَنْ مَنبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ...».

پیامبر خدا ﷺ است. عمر اول بازی درآورد؛ خواست با حیل‌های سیاسی قضیه را حل کند و گفت: بله قسم به جان خودم که تو راست می‌گویی؛ بعد از امام حسین علیه السلام پرسید: این‌گونه حرف زدن را پدرت علی به تو یاد داده است؟ می‌خواست با شوخی و طنز این قضیه را منتفی کند. اباعبدالله علیه السلام فرمودند: اگر پدرم، امیرالمؤمنین علیه السلام هم به من یاد داده باشند، درواقع کسی به من یاد داده است که پیروی از او راه هدایت را به انسان نشان می‌دهد. علی علیه السلام کسی است که حق او بر گردن تمام این مردم است. در غدیر خم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت او را بر همه‌ی مردمی که پای منبر تو نشست‌اند، واجب کرد. مردم در دل خود قبول دارند که حق متعلق به علی علیه السلام است؛ ولی در ظاهر کتمان می‌کنند. عمر دید بدتر شد؛ گفت: به خانه‌ی شما برویم و همراه اباعبدالله علیه السلام به منزلشان رفت. عمر به علی علیه السلام گفت: حسین چنین حرف‌هایی می‌زند. امام علی علیه السلام فرمودند: تو هم جواب او را بده. امام مجتبی علیه السلام هم آنجا بودند، فرمودند: برادرم حسین راست می‌گوید؛ حرف حساب می‌زند؛ اگر تو راست می‌گویی، پس جواب او را بده. عمر در آن وضعیت شکست خورد و نتوانست جواب امام حسین علیه السلام را بدهد. گفت: چکار کنم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: حسنین علیه السلام را راضی کن تا دست از سرت بردارند. عمر گفت: چگونه آنها را راضی کنم؟ فرمودند: از خطایی که کردی توبه کن؛ از خلافت پایین بیا. عمر دید عجب گرفتاری پیش آمد؛ هیچ راه‌حلی وجود ندارد؛ در نتیجه عصبانی شد و با اخم منزل امیرالمؤمنین علیه السلام را ترک کرد. رفقای او بیرون کنار در ایستاده بودند؛ پرسیدند: با حسین و پدرش علی چه کردی؟ عمر گفت: مگر کسی می‌تواند حریف علی و بچه‌هایش شود؟ مگر کسی می‌تواند با آنها احتجاج کند؟!

۲. شهربانو یکی از دختران یزدگرد سوم است. بنا به آنچه در تواریخ نقل شده است<sup>۷</sup>، زمانی که پدرش پادشاه ایران بود، در عالم خواب دید، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه با اباعبدالله الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَام وارد کاخ پدرش شدند و به شهربانو گفتند: ای دختر پادشاه عجم! من تو را نامزد حسینم کردم. بعد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کاخ بیرون رفتند و فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَام وارد شدند و شهربانو را در آغوش گرفتند و بوسیدند و فرمودند: تو نامزد پسر حسین و عروس من هستی؛ به زودی مسلمانان بر شما ایرانیان پیروز می‌شوند و تو اسیر خواهی شد؛ اما نگران نشو؛ در مدینه به وصال شوهرت حسین خواهی رسید. بعد از این شهربانو مترصد بود که خوابش چگونه تعبیر می‌شود.

بالاخره بین سپاه اسلام و ایران درگیری اتفاق افتاد و سپاه ایران شکست خورد؛ یزدگرد متواری شد و فرزندان او از جمله شهربانو اسیر شدند؛ آنها را مثل همه‌ی اسرا به مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه بردند. همه‌ی مردم جمع شدند تا شهربانو، دختر پادشاه ایران را ببینند و این بانوی بزرگوار که یکپارچه حجب و حیا بود، خودش را پوشانده بود تا کسی او را نبیند. عمر وارد مسجد شد و برای اینکه ببیند چه کسی داوطلب خرید شهربانو است، خواست نقاب از چهره‌ی او کنار بزند. شهربانو خودش را عقب کشید و به زبان فارسی گفت: روی خسرو سیاه باد! اگر نامه‌ی پیامبر را پاره نمی‌کرد امروز مرا اسیر نمی‌کردند تا مردم گروه، گروه بیایند و مرا تماشا کنند. عمر فارسی نمی‌دانست؛ فکر کرد شهربانو به او فحش می‌دهد که چرا می‌خواهی نقاب از صورتم برداری؛ عصبانی شد و می‌خواست شهربانو را بزند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم آنجا بودند؛ فرمودند: او به تو

---

۷. ماجرای شهربانو به صورت‌های مختلفی نقل شده است و نظرات گوناگونی درباره‌ی او وجود دارد؛ نگاه کنید به: صدوق، عیون اخبار الرضا، ص ۱۲۸ و محدث قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰ و کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۶ و یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳ و ...

دشنام نداد، به پدر خودش دشنام داد و او را نفرین کرد که چرا نامه‌ی پیامبر ﷺ را پاره کرده است. عمر هم متعرض او نشد و گفت: هرکس این کنیز را گران‌تر بخرد، به او می‌فروشم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بگذار این بانو خودش شوهرش را انتخاب کند. عمر با این پیشنهاد امیرالمؤمنین علیه السلام موافقت کرد. شهربانو یک نگاه به جمعیت حاضر در مسجد کرد و چون اباعبدالله‌الحسین علیه السلام را در خواب دیده بود و می‌دانست او شوهرش است، دستش را بلند کرد و بر شانه‌ی حضرت گذاشت و گفت: من او را به‌عنوان شوهر خود می‌پسندم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شهربانو چه کسی را وکیل می‌کنی تا تو را به عقد او درآورد؟ کفالت خود را به چه کسی می‌سپاری؟ شهربانو عرض کرد: به شما می‌سپارم. امیرالمؤمنین علیه السلام هم پذیرفتند و به حذیفه‌بن‌یمان امر کردند، عقد ازدواج بین شهربانو و اباعبدالله علیه السلام را جاری کند و بدین ترتیب شهربانو همسر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام شد. بعدها امام سجاد علیه السلام از این بانوی بزرگوار به دنیا آمدند<sup>۸</sup>.

**کلمات کلیدی:** امام حسین علیه السلام، تولد، زندگی، محبت، عمرالخطاب، شهربانو.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۸. مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله، ج ۲، ص ۱۳۷: «وَيُقَالُ إِنَّ أَسْمَهَا شَهْرَبَانُو وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَوَلَّى حُرَيْثَ بْنَ جَابِرِ الْخَنَفِيِّ جَانِبًا مِنَ الْمَشْرِقِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ بِنْتِي يَزْدَجِرْدَ بْنَ شَهْرِيَارِ بْنِ كِسْرَى فَتَحَلَ ابْنَةُ الْحُسَيْنِ علیه السلام شَاهِزَتَانِ مِنْهُمَا فَأَوْلَدَهَا زَيْنَ الْعَابِدِينَ».

اهل سنت  
www.ahlevela.com

اهل سنت  
www.ahlevela.com